

یاد آوریم

وارطان سالخانیان و کوچک شوشتری

وارطان سالخانیان از مشهورترین قربانیان زیر شکنجه کودتای ۲۸ مرداد و از جمله ارامنه ایرانی عضو حزب توده ایران است. در ششم بهمن ۱۳۰۹ بدنیآ آمد. دوره ابتدایی را در مدرسه لیلاوان تاملاریان تبریز به پایان رساند و دوران دبیرستان را هم در همین شهر تمام کرد. در سال ۱۳۲۱ با خانواده اش به تهران کوچ کردند. اما بعد از ۴ سال این خانواده بار دیگر روانه تبریز شد.

سالخانیان در سال ۱۳۳۱ به حزب توده ایران پیوست (و عضو تیم عملیاتی زیر نظر خسرو روزبه شد. تیمی که کوچک شوشتری نیز عضو آن بود و دشوارترین مأموریت ها و گاه عملیات حزبی را به آنها می دادند- راه توده). بعد از کودتای ۲۸ مرداد به فعالیت فعالانه مخفی ادامه و سرانجام در اردیبهشت ۱۳۳۳ دستگیر شد.

نزدیک به یک سال از کودتا می گذشت و حکومت پهلوی که در پی کشف محل انتشار روزنامه ها و کتاب های حزب توده بود نتوانسته بود رد چاپخانه را بدست بیاورد.

غروب ششم اردیبهشت، ماموران به طور اتفاقی به یک اتومبیل در دروازه دولت، که آن روزها در خارج تهران بود، ایست دادند، راننده اتومبیل جوانی ارمنی بود. او خیلی خونسرد به سوالات جواب می داد.

یکی از ماموران خواست به اتومبیل اجازه حرکت بدهد که دیگری مخالفت کرد و از راننده خواست صندوق عقب را برای بازرسی باز کند. راننده همین کار را کرد. صندوق عقب لبالب از روزنامه "رزم"، ارگان سازمان جوانان حزب توده ایران بود.

روزنامه ها تا نخورده بود و هنوز بوی مرکب چاپخانه میداد. ساعتی بعد دو سرنشین اتومبیل در بازداشتگاه نظامی لشکر دو زرهی که زیر نظر بختیار و سرهنگ زیبایی اداره می شد، بودند.

بازجویان بیشتر به کوچک شوشتری که قامت ظریفی داشت، فشار میاوردند. آنها دنبال چاپخانه می گشتند. پاسخ شکنجه ها سکوت بود. شکنجه شش روز ادامه یافت. دو متهم همه چیز را انکار می کردند و می گفتند از وجود روزنامه ها خبر ندارند. روز ۱۲ اردیبهشت کوچک شوشتری، در حالیکه بدنش زیر شکنجه در هم کوبیده شده بود، بی آنکه لب باز کند شهید شد.

وارطان، وقتی مطمئن شد که رقیقش شهید شده است، به شکنجه گران گفت: "حالا خیالم راحت شد. من می دانم و نمی گویم. هر کار می خواهید بکنید."

این صحنه از شکنجه های وارطان را یکی از بازجوهای او بعدها نقل کرده است:

"انگشت سبابه وارطان را گرفتم و به عقب فشار دادم. وارطان گفت می شکنند. من باز هم فشار دادم. لعنتی حرف نمی زد. وارطان گفت: می شکنند. با تمام نیرویم فشار دادم. صورت وارطان مثل سنگ بود. لب از لب باز نمی کرد. باز هم فشار دادم. وارطان گفت: می شکنند.

خشمگین شدم. مرا مسخره می کرد. باز هم فشار دادم. صدایی برخاست. وارطان گفت: دیدی گفتیم می شکنند. نگاه کردم انگشت شکسته بود. وارطان به من پوزخند می زد."

سرانجام وارطان سالخانیان نیز در حالی که سرش را با مته سوراخ کردند بدون اینکه کلامی بر زبان آورد جان باخت.

ماموران شبانه پیکر آنها را به رودخانه جاجرود انداختند و چند روز بعد جنازه ها کشف شد.

وقتی بیکر وارطان را تحویل خانواده اش دادند از آن قامت نیرومند تنها اسکلتی برجا مانده بود. مادرش می گوید:

جسد وارطان را هنگام دفن دیدم وارطان را از روی موهایش شناختم. اسکلتی بیش نبود. من بعد از آن نتوانستم به خودم بقبولانم که پسری چون وارطان که چهار شانه بود در عرض ۲۶ روز به اسکلت تبدیل شده باشد".

منابع:

کتاب شهیدان توده ای . جلد اول . چاپ اول ۱۳۶۱ . انتشارات حزب توده ایران
«سایت تبریز اینفو»

شاملو، بعد از کشته شدن وارطان در زیر شکنجه شعر معروف زیر را سرود که در سال های پیش انقلاب نام "وارطان" از آن حذف و جایگزین کردن نام "نازلی" منتشر شده بود.

وارطان سخن نگفت

وارطان ستاره بود:

یک دم درین ظلام درخشید و جست و رفت.

وارطان سخن نگفت

وارطان بنفشه بود:

گل داد و مژده داد:

زمستان شکست و رفت ...